

# فرهنگ و فلسفه ایرانی بنابر خوانش ائودوکسوس کنیدوسی

حسین کلباسی اشتری<sup>۱</sup>، محمدصادق رضایی<sup>۲</sup>

## چکیده

شاید امروزه کسی در تأثیر فکر و فرهنگ ایرانی بر اندیشه یونانی تردید نداشته باشد؛ چرا که در این زمینه بغیر از شواهد و قراین تاریخی متعددی که وجود دارد، پژوهشهای گسترده‌یی نیز در خلال دو قرن اخیر صورت پذیرفته است. از سنگ‌نبشته‌ها و اشیاء بدست آمده در کاوشهای باستان‌شناسان گرفته تا گزارشها و تألیفات کهن یونانیان و ایرانیان، همگی بر این تأثیر و تبادل فرهنگی صحه می‌گذارند؛ اما در عین حال پاسخ به پرسشهایی نظیر نحوه تأثیر یا اقتباس - و بویژه واسطه یا واسطه‌های دخیل در این فرایند - همچنان باقی مانده است. روشن است که در پژوهشهای تاریخی، دسترسی به تمامی جزئیات ناممکن یا بسیار دشوار است و مثلاً اظهار نظر در خصوص نسبت فلسفه فیثاغوری با حکمت خسروانی و نحوه تعامل حکمای فرس با فیلسوفان متقدم یونان - بویژه در مفردات و زمینه‌های خاص - چندان آسان نمی‌نماید. اما با این حال، اندک قراین موجود نیز راهگشاست، بویژه آنکه این قراین از صحت و اعتبار لازم نیز برخوردار باشند. «ائودوکسوس اهل کنیدوس» از معدود چهره‌های ممتاز قرن چهارم قبل از میلاد است که از یکسو با سنت حکمت پیشاسقراطی آشنایی کافی داشته و از سوی دیگر بلحاظ حضور در آکادمی افلاطون و معاشرت

۹۷

۱. استاد گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول): [hkashdari@yahoo.com](mailto:hkashdari@yahoo.com)

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی: [mohammad.s.rezaee@gmail.com](mailto:mohammad.s.rezaee@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۵ تاریخ تأیید: ۹۴/۶/۲۴



با ارسطو، با خطوط تفکر کلاسیک پس از سقراط و افلاطون نیز تلاقی پیدا کرده است. اگرچه شهرت ائودوکسوس - شاید بدلیل تحصیل در مکتب فیثاغوری - بیشتر در دانش ریاضی و نجوم نمود یافته است، اما در نوشتار حاضر نشان داده خواهد شد که نه تنها علایق فلسفی و جهان‌شناسانه وی اندک نبوده، بلکه وی در مقام گزارشگر اصلی عناصر فکر و فرهنگ ایرانی برای اصحاب آکادمی و بمتابه پل ارتباطی میان این دو حوزه تمدنی عمل کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** ائودوکسوس، افلاطون، ارسطو، آیین مغان، زرتشت، ثنویت ایرانی، نظریه ادوار و اکوان

\* \* \*

## ۱. درآمد

کوششها و نوشته‌های شرق‌شناسان و بویژه ایران‌شناسان در نشان دادن تأثیر فرهنگ ایرانی بر فرهنگ یونانی در فاصله دو قرن اخیر اندک نبوده است؛<sup>(۱)</sup> بویژه آنکه این تأثیر و تأثر در عرصه‌های مختلفی مانند هنر و معماری، ادبیات، آداب و قوانین و طبقات اجتماعی، دین و آیینهای مذهبی، سیاست و بویژه زبان بشکل تفصیلی مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است. برای نمونه، بیش از یک قرن پیش و در اواخر قرن نوزدهم، «آدولف برودیک» تأثیر آموزه‌های زرتشت را بر تنی چند از فیلسوفان متقدم یونان یک به یک بررسی کرد.<sup>(۲)</sup> البته مواضع این گروه از خاورشناسان، یکسان و بر همدیگر منطبق نیست و دسته‌ی از آنان نتیجه‌ی کاملاً متفاوت را عرضه کرده‌اند: «تجربه منحصر بفرد فرهنگ یونانی و استقلال آن از تمامی فرهنگهای پیرامونی!» این باور سرسختانه به استغنا یونانیان از غیر خود و شیفتگی و دلداگی به هلنیسم - که میتوان از آن به یونان‌زدگی یاد کرد - اگر در خلال قرن نوزدهم و آغاز قرن گذشته طرفدارانی داشت، امروزه چندان مورد اعتنا و دارای اعتبار نیست، زیرا کشفیات باستان‌شناسی از یکسو و مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ی از سوی دیگر، دست‌کم بر بی‌نیازی فرهنگ یونانی از غیر خود، خط بطلان کشیده است و این با غمض عین از دهها و صدها پژوهش میدانی پژوهشگران غربی در خصوص تأثیر مشرق‌زمین بر یونانیان و دستاورهای علمی و فرهنگی آنان بوده است:

۹۸



مسئله تأثیر تمدنهای خاور نزدیک در فرهنگ جوامع باستانی پیرامونشان - از جمله جامعه یونان باستان - نزدیک به دو قرن است که مطرح گشته است. تا به امروز در تألیفات علمی مخالفتی نسبت به نقش اساسی مناسبات شرقی در شکل‌گیری و استقرار تمدن یونانی متقدم صورت نگرفته است. شمار آثاری که به بررسی مسئله مناسبات یونانی باستان با خاور نزدیک اختصاص داده شده، قابل ملاحظه است.<sup>(۳)</sup>

در ساحت فلسفه و پژوهشهای نظری مرتبط با جهان‌شناسی، الهیات و دین، از تأثیر آموزه‌های دین زرتشت بر تفکر یونانیان بسیار سخن رفته است و مصداقاً از عناصری مانند «فرور» یا «فروهر»، ثنویت جهان‌شناسانه، مراتب موجودات، سیر و گردش حوادث و رویدادها در آیین زرتشت که در فرهنگ باختری انعکاس یافته، یاد شده است. شمار پژوهشها در این حوزه اختصاصی نیز اندک نیست و تقریباً در تمامی زبانهای اروپایی میتوان فهرست بلندبالایی را در این زمینه‌ها مشاهده کرد.<sup>(۴)</sup> در این میان، نقش افلاطون و آکادمی او و بویژه کسانی که به انحاء مختلف در گزارش و انعکاس فرهنگ و سنت شرقی و ایرانی مؤثر بوده‌اند، برای هر پژوهشگر حوزه فلسفه و تاریخ آموزنده و جذاب است؛ اما باید گفت محدودیت در منابع و قلت اسناد تاریخی در این زمینه، اظهارنظر و استنتاج قطعی را نیز دشوار میسازد. با این حال، بیان جزئیات در خلال برخی گزارشهای تاریخی و بویژه تکرار یک مطلب در منبع یا منابعی دیگر، اعتبار نتایج پژوهش را می‌افزاید. مقام و نقش ائودوکسوس بعنوان یکی از آموزگاران آکادمی افلاطون از زمره این موارد است که با وجود مدارک اندک، مؤیدات دیگری در جهت نقش او بمثابة یکی از مهمترین واسطه‌های معرفی فرهنگ و جهانبینی ایرانی به دانایان یونان در دسترس است. اهمیت شخص اخیر وقتی دوچندان میشود که دریابیم وی علاوه بر جامعیت و تسلط بر علوم مختلف، از آن درجه از فضایل اخلاقی برخوردار بوده است که برای مدتی، جانشین افلاطون در حکم ریاست آکادمی باشد.

۹۹ ائودوکسوس<sup>۱</sup> اهل کنیدوس - که یکی از کوچ‌نشینهای یونانی در آسیای صغیر بود - را میتوان بعنوان یکی از چهره‌های علمی و بانفوذ یونان در قرن چهارم میلادی دانست.<sup>(۵)</sup> او در دانشهایی نظیر نجوم، ریاضیات، جغرافیا و نیز فلسفه حائز آراء مبتکرانه‌یی بود. نام ائودوکسوس در یونانی بمعنای «شریف» یا «شخص دارای شهرت نیک» است که ترکیبی از دو واژه «eu» بمعنای نیکی و «doxa» بمعنی کیش

۱. به لاتینی: Eúdoxos ho Knídios / به یونانی: Εὐδοξος ὁ Κνίδιος



و آیین توده مردم است. با وجود اینکه شهرت ائودوکسوس در دو زمینه نجوم و ریاضیات بوده و اصولاً جوامع علمی عموماً وی را متفکری در این دو زمینه می‌شناسند، اما در این نوشتار به جنبه‌ی دیگر از تأثیرگذاری ائودوکسوس در یونان قرن چهارم قبل از میلاد - و بخصوص در آکادمی افلاطون - خواهیم پرداخت و نشان می‌دهیم که چگونه ائودوکسوس کنیدوسی از زمره افرادی بوده که در آشنایی آکادمی افلاطون و نیز شخص افلاطون با آیین زرتشت و سنت فکری - فلسفی مغان بسیار تأثیر گذارده است.

## ۲. گاهشمار

آنچه به استناد منابع کهن درباره زندگینامه ائودوکسوس آمده، اینگونه است که وی در حدود سالهای ۴۲۰ تا ۳۹۰ قبل از میلاد در «کنیدوس» در آسیای صغیر متولد شده است. اکثر مورخین بنقل قول آپلودوروس<sup>(۶)</sup> اشاره دارند که ائودوکسوس در حدود ۵۳ سالگی از دنیا رفت و در یکصد و سومین سال جشنهای المپیک، یعنی حدفاصل سالهای ۳۶۸ تا ۳۶۵ قبل از میلاد شهرت بسیار یافت. مورخان با احتساب اینکه اگر این اشتهار را در حدود ۴۰ سالگی ائودوکسوس بدانیم، بنابراین ائودوکسوس در سال ۴۰۸ قبل از میلاد متولد و در سال ۳۵۵ قبل از میلاد درگذشته و این قولی است که در اکثر متون تاریخی آمده است.<sup>(۷)</sup> همچنین پلینی<sup>(۸)</sup> در کتاب تاریخ طبیعی تأکید دارد که ائودوکسوس به مرگ افلاطون در کتاب خود اشاره کرده است و با این حساب بایستی مرگ ائودوکسوس پس از سال ۳۴۷ قبل از میلاد - که سال مرگ افلاطون است - واقع شده باشد. اگر قول پلینی را معتبر بشماریم، بنابراین ائودوکسوس با برخورداری از ۵۳ سال عمر نباید پیشتر از سال ۴۰۰ قبل از میلاد متولد شده باشد.<sup>(۹)</sup> با این وصف در قیاس با ارسطو، وی از ارسطو مستتر بوده و چنانکه خواهیم دید، ورود ارسطو به آکادمی افلاطون، در زمانی بوده است که ائودوکسوس مسئولیت اداره آنجا را برعهده داشته و بالطبع بسیار زودتر از ارسطو به شهرت و اعتبار علمی دست یافته است.

۱۰۰ ائودوکسوس نخستین سفر خود را به تارتوم<sup>۳</sup> انجام داد تا ریاضیات را از آرخیٹاس<sup>(۱۰)</sup> بیاموزد. در عین حال در سیسیل، ائودوکسوس طب را از فیلیستون<sup>(۱۱)</sup>

1. Apollodorus (ت. حدود ۱۸۰ ق.م)
2. Pliny, the Elder (م. ۷۹-۲۳)
3. Tarentum
4. Archytas (م. ۳۴۷-۴۲۷ ق.م)
5. Philiston (حدود قرن چهارم ق.م)



فراگرفت. وی در حدود سال ۳۸۷ و در سن ۲۳ سالگی - اگر تاریخ تولد وی را در سال ۴۰۸ معتبر بدانیم- به‌مراه یکی از طبیعیدانان آن عصر به نام تئومدون<sup>(۱۲)</sup> به آتن سفر کرد تا از برخی پیروان سقراط کسب علم و دانش کند. در این مدت، ائودوکسوس ظاهراً در حدود چندین ماه به فراگیری از افلاطون و دیگر فلاسفه آتن پرداخت و در این مدت بدلیل فقر مالی و تنگدستی، مجبور شد در پیرائوس<sup>۲</sup> که در حدود یازده کیلومتری آکادمی افلاطون قرار داشت، منزلی اختیار کند و روزانه حدود بیست و دو کیلومتر برای حضور در درس افلاطون راه بینماید.<sup>(۱۳)</sup>

کنجکاوای ائودوکسوس برای آموختن بیشتر علوم ریاضی و نجوم سبب شد تا بکمک دوستانش که توانسته بودند مبلغی برای او فراهم سازند، به شهر هلیوپولیس<sup>۳</sup> مصر نقل مکان کند. ائودوکسوس حدود شانزده ماه در این شهر ماند و سپس به پروپونتیس<sup>۴</sup> در شمال سیزیکوس<sup>۵</sup> مهاجرت کرد.<sup>(۱۴)</sup> او در این مدت شاگردان چندی را در اطراف خود جذب کرد و حدود سال ۳۶۸ به‌مراه شاگردانش به آتن بازگشت.<sup>(۱۵)</sup> در این زمینه در کتاب تاریخ سنت زرتشتی بویس آمده که ائودوکسوس علاوه بر مصر به بابل نیز سفر کرده است.<sup>(۱۶)</sup> همچنین هاکسلی اظهار میکند که ائودوکسوس از طرف آگسیلائوس دوم<sup>(۱۷)</sup> پادشاه اسپارت با نکتانیس<sup>(۱۸)</sup> پادشاه مصر به مذاکرات سیاسی پرداخته است.<sup>(۱۹)</sup> اگر گزارش هاکسلی را معتبر بدانیم، بنابراین نتیجه میگیریم که ائودوکسوس قبل از ورود به مصر به بابل نیز سفر کرده است.

به استناد گزارش برخی منابع، ائودوکسوس در سال ۳۶۷ قبل از میلاد بدلیل سفر افلاطون به سیراکوز<sup>۸</sup>، مدتی کوتاه ریاست آکادمی را برعهده گرفت و ارسطو را نیز در در همین زمان به شاگردی و تحصیل در آکادمی پذیرفت.<sup>(۲۰)</sup> واگذاری مسئولیت اداره آکادمی بدین جهت بوده است که افلاطون پس از انجام نخستین سفر خویش به سیراکوز به دعوت حاکم آنجا دیونوسیوس اول، دومین سفر خویش را به سال ۳۶۷ و به دعوت دیونوسیوس دوم آغاز کرد و اداره آکادمی را به ائودوکسوس سپرد. سفر

- ۱۰۱ (حدود قرن چهارم ق.م) 1. Theomedon  
 2. Piraeus  
 3. Heliopolis  
 4. Propontis  
 5. Cyzicus  
 6. Agesilaus II (م.ق. ۴۴۴-۳۶۰)  
 7. Nectanebes (م.ق. چهارم)  
 8. Syracose



کلباسی اشتری، رضایی؛ فرهنگ و فلسفه ایرانی بنا بر خوانش ائودوکسوس کنبدوسی

اخیر کوتاه بود و رفتار خشن و خودکامانه حاکم سبب شد افلاطون - و احتمالاً دیگر همراهانش - پس از چند ماه به آتن بازگردد.<sup>(۲۱)</sup> ورود ارسطو به آکادمی در سال ۳۶۷ یا ۳۶۸ قبل از میلاد بوده و این درست مصادف است با ورود دوم ائودوکسوس به آتن است.<sup>(۲۲)</sup> همانطور که ملاحظه میشود، بر اساس منابع تاریخی، در اینکه ارسطو در زمان حضور دوم ائودوکسوس در آتن در آکادمی پذیرفته شده است، جای شک و شبهه‌یی را باقی نمیگذارد؛ با این حال، نمیتوان بطور قطع نتیجه گرفت که در آن زمان ائودوکسوس آنقدر در آکادمی صاحب نفوذ یا قدرت بوده است که کسی مانند ارسطو را بعنوان شاگرد آکادمی بپذیرد و آنچه از این عبارات برمی آید، صرفاً این است که ورود ارسطو با حضور ائودوکسوس همزمان بوده است.

در همین جا میتوان با یکی از فرازهای مهم تاریخ آکادمی بنحو عام و تحولات فکری کسی مانند ارسطو بنحو خاص در همین مقطع زمانی مواجه شد - که البته آگاهی ما در مورد آن اندک است - و آن عبارت است از نحوه ارتباط فکری و علمی دو چهره تأثیرگذار یعنی ارسطو و ائودوکسوس با یکدیگر. ارسطو بکرات از دیدگاهها و دستاوردهای پژوهشی ائودوکسوس در آکادمی یاد کرده و حتی در مواردی تفصیل نظر وی را برای ما گزارش کرده است.<sup>(۲۳)</sup> هر چه هست، میزان اعتبار، جامعیت و تسلط این ریاضیدان کنیدوسی که در نجوم، فلسفه و مطالعات طبیعی نیز تبحر یافته و در این گزارشها کاملاً مشهود است، این پرسش را به ذهن متبادر میسازد که اولاً، میزان تأثیر آراء وی بر اعضای آکادمی در چه موضوعاتی و تا چه اندازه بوده است؟ و ثانیاً، آیا فرض رقابت میان وی و ارسطو، فرضی موجه و قابل اعتنا است؟ این مسئله مسلم است که به استناد آثار اولیه ارسطو - بویژه در دو رساله درباره فلسفه و ترغیب به فلسفه - نتایج پژوهشهای ائودوکسوس در ریاضیات، کیهان‌شناسی و آگاهیهای وی در خصوص آیین پارسیان و تعلیمات مغان، بسیار قابل توجه و نزد اصحاب آکادمی از اعتبار خاصی برخوردار بوده است. اثبات این فرض چندان دور نیست که تمایلات اشراقی - و در اصطلاح قدما «حکمت نوریه» - افلاطون و ائودوکسوس مشترکاً زمینه و انگیزه لازم را برای ۱۰۲ مطالعه آنان در زمینه آیین زرتشت و عناصر کیهان‌شناختی و مابعدالطبیعی آن فراهم آورده بود. چنانکه خواهیم دید، این معنا به قرائن اندکی متکی نیست و پژوهشهای تفصیلی در منابع و مدارک تاریخی باستان، مؤیدات بیشتری را میتواند در اختیار پژوهشگران قرار دهد.

سرانجام، ائودوکسوس در اواخر عمر بعنوان محقق بزرگ به وطن خود کنیدوس بازگشت و در آنجا رصدخانه‌یی تأسیس کرد و به تحقیقات خود در زمینه نجوم،

الهیات و ریاضیات ادامه داد. گفته شده است وی در اواخر عمر خود در شهر زادگاهش «کنیدوس» به سمت قانونگذار نیز برگزیده شد و وظیفه نوشتن قوانین جدید شهر به او محول گردید.<sup>(۲۴)</sup>

### ۳. تألیفات

باید گفت متأسفانه امروزه بسیاری از آثار علمی وی در دسترس ما قرار ندارد و تنها برخی پاره‌ها و نقل قولها از نوشته‌های وی باقی مانده است؛ تا آنجا که تاریخ‌نویسان و پژوهشگران دریافته‌اند، ائودوکسوس دو کتاب بنام‌های *آینه*<sup>۱</sup> و *نمودها*<sup>۲</sup> در علم نجوم و ستاره‌شناسی نوشته بود که متعلق به دوره‌ی بوده است که وی جهت کسب دانش نجوم به مصر مهاجرت کرده بود.<sup>(۲۵)</sup> با وجود این، عمده شهرت و اعتبار علمی او بسبب مطالعات و بررسی‌های وی در زمینه ریاضیات و علم هیئت است؛ برای نمونه، فرضیه او درباره‌ی دوایر هم‌مرکز در آن عصر اهمیت فراوان یافته بود. مطابق این فرضیه، حرکت خورشید، ماه و ستارگان به روش هندسی قابل بررسی و توضیح بود. همچنین شهرت او در هندسه، بسبب ابداع «اصل کلی تناسب» است. از تألیفات دیگر او، رساله *دوران هشت ساله*<sup>۳</sup> نام دارد که این رساله را نیز بنظر میرسد در ایامی که در محضر کاهنان مصری بوده، نگاشته است. در این رساله وی تلاش کرد محاسبات سال و ماه و روز را براساس تاریخ خورشیدی مورد بررسی قرار دهد و نیز در پی آن بود تا بتواند ارتباط صور فلکی و تاریخ قمری و خورشیدی را توجیه کند.<sup>(۲۶)</sup> هاکسلی این رساله را نیز از تألیفات وی در زمانی که ساکن مصر بوده است، میدانند.<sup>(۲۷)</sup>

از دیگر تألیفات او سفرنامه‌ی است بنام *دور مدار زمین*<sup>۴</sup> که مشهور است ائودوکسوس در این کتاب، بویژه درباره‌ی زرتشت و موبدان زرتشتی بحث کرده است. با این حال بدلیل عدم دسترسی بدین کتاب، مشخص نیست اطلاعات و آگاهی او درباره‌ی آیین زرتشت تا چه اندازه دقیق بوده است.<sup>(۲۸)</sup> همچنین در سفرنامه او اطلاعات بسیاری در مورد سرزمین مصر و مردم آن دیده میشود.<sup>(۲۹)</sup> «لازره» همچنین براساس پاره‌هایی که فراهم آورده است، اعلام میکند ائودوکسوس در

۱۰۳

1. *Mirror*
2. *Phaenomena*
3. *Eight Year Lunar and Solar Cycle: Octaetris*
4. *Tour of the Earth*



کلباسی اشتری، رضایی؛ فرهنگ و فلسفه ایرانی بنا بر خوانش ائودوکسوس کنیدوسی

سفرنامه خود، به تاریخ زرتشت و عناصری مانند نحوه قربانی کردن، جایگاه اهورامزدا، اهریمن و ارواح خیر و شر در این آیین اشاره کرده است. بعلاوه، براساس گزارش لازره، ائودوکسوس در این سفرنامه، آیین مغان را عالیترین و سودمندترین مذاهب فلسفی دانسته است.<sup>(۳۰)</sup> در مقاله دو پژوهشگر دیگر یعنی «اُکانر» و «رابرتسون» آمده است که کتاب دور مدار زمین شامل هفت کتاب و دربردارنده مطالعاتی بر روی مردم نقاط مختلف و بررسی نظامهای حکومتی و تاریخ آنها بوده است.<sup>(۳۱)</sup>

#### ۴. مقام علمی و تأثیرات

در مورد جایگاه علمی و تأثیراتی که ائودوکسوس در زمانه خود یعنی قرن چهارم پیش از میلاد گذارده، مطالب بسیاری موجود است، آنهم بیشتر بدین سبب که حوزه‌های مطالعاتی ائودوکسوس بسیار متنوع و گسترده بوده است. یگر در کتاب خود، ارسطو، اعتقاد دارد ائودوکسوس بنحو شگفت‌آوری ذوالفنون بوده و دانشهایی چون جغرافیا، انسان‌شناسی و فلسفه را به ریاضیات و نجوم پیوند زده و خود در چهار حوزه ریاضیات، نجوم، جغرافیا و انسان‌شناسی نوآوری داشته است.<sup>(۳۲)</sup> برای نمونه، در ارتباط با ریاضیات، مؤلف کتاب فلسفه ریاضی به سه بحران اصلی ریاضیات در طول تاریخ که به تغییر مبانی علمی این دانش منجر گردید، اشاره میکند. از دیدگاه مؤلف، یکی از این بحرانها توسط ائودوکسوس مرتفع شد. وی معتقد است:

اعضای جمعیت فیثاغوریان معتقد بودند که هر دو کمیت همجنس، متوافقند؛ یعنی نسبت هر دو کمیت همجنس، عددی گویاست. اما کشف غیرمنتظره نامتوافق بودن قطر و ضلع یک مربع، اساس حکمت فیثاغوری را که مبتنی بر ایده شناخت جهان به کمک اعداد طبیعی و نسبت این اعداد با هم بود، متزلزل ساخت.<sup>(۳۳)</sup>

۱۰۴

از سوی دیگر، زنون الثائی متناقض نماهای (پارادوکسهای) زیرکانه‌یی را در زمینه فرایندهای نامتناهی طرح و بیان کرده بود و ریاضیدانان آن زمان از پاسخگویی بدانها عاجز مانده بودند. اگرچه ارسطو و دیگر فیلسوفان یونانی بر آن شدند که به پارادوکسهای زنون بخصوص براساس «نظریه قوه و فعل» پاسخ گویند، اما ریاضیدانان قبل از ارسطو نیز بدنبال پاسخ ریاضیاتی مسئله بودند. در آن برهه بسیاری از





ریاضیدانان بدین نتیجه رسیدند که بهتر است از خیر فرایندهای نامتناهی بگذرند و آنها را یکسره نادیده بگیرند. این بینش میتوانست ریاضیات یونانی را از حسابان و از هرچه که هم ارز آن باشد برکنار بدارد. در این میان، ائودوکسوس راهکاری را در دسترس گذارد که از دیدگاه ریاضیدانان نمیشد آن را نادیده گرفت و در اصل، همان مفهوم «فرایند نامتناهی» را میرساند. این راهکار با این اصل موضوعی آغاز میشود که بیشتر با عنوان «لم ارشمیدس» شناخته میشود و در *اصول اقلیدس*، کتاب پنجم، ذیل عنوان تعریف چهارم در ذیل بیان شده است. تعریف چهارم در واقع اصل موضوعی است که بیشتر ائودوکسوس آن را مطرح ساخته بود.<sup>(۳۴)</sup>

مقادیر را دارای نسبت مینامند، هرگاه برای هر دو مقدار، مضربی از هر کدام وجود داشته باشد که از دیگری پیشی بگیرد. [اگر  $A$  و  $B$  دو مقدار دلخواه از یک کمیت باشند، برای  $A$  عدد طبیعی  $m$  و برای  $B$  عدد طبیعی  $n$  وجود داشته باشد که  $nB > A$ ,  $mA > B$ ].<sup>(۳۵)</sup>

ائودوکسوس همزمان در علم نجوم نیز بسیار پیش رفت و دیدگاههای وی مورد توجه قرار گرفت. برای نمونه، ائودوکسوس افلاک را بشکل دوایری تصور کرده بود که درون یکدیگر و در جهات مختلف در حال چرخشند و بدلیل مطرح ساختن «مدل هندسی حرکت افلاک»، معروفیت خود را در علم نجوم بدست آورد. در واقع، ائودوکسوس نخستین کسی بود که تلاش کرد در علم نجوم از ریاضیات بهره گیرد.<sup>(۳۶)</sup> افلاطون بعنوان یک موضوع تحقیقی به آکادمی پیشنهاد کرد که تحلیلی ریاضی گونه از حرکات ستاره شناختی تدبیر کنند تا بهترین صورت نمونها را حفظ کند؛ یعنی به سادهترین شکل، مسیرهای حرکات آشکار سیارات را توضیح دهد. ائودوکسوس بعنوان یک ستاره شناس، تحلیل این مسیرهای حرکت را به نتایج چندین گردش بعنوان یک راه حل پیشنهاد کرد.<sup>(۳۷)</sup> او معتقد بود زمین در مرکز جهان است و بیست و هفت صورت فلکی پیرامون آن در حال گردشند. در آن روزگار، نظریه ائودوکسوس درباره هیئت عالم و حرکات سیارات بویژه بسبب جانبداری ارسطو از وی، در میان دانشمندان یونانی اعتبار بسیار داشت. توضیح اینکه دستگاه مورد نظر ائودوکسوس از بیست و هفت فلک متحدالمركز تشکیل میشد. ارسطو و کالیپوس<sup>(۳۸)</sup> دیدگاه وی را در کلیات آن پذیرفتند و البته چند فلکی را نیز بدان افزودند.<sup>(۳۹)</sup> بنا بر گزارش ارسطو، کالیپوس وضع افلاک را همان قرار داده بود که ائودوکسوس (یعنی از لحاظ نظم فواصل آنها)، با این

۱۰۵

1. Callipus (م. ۳۷۰-۳۰۰ ق.م)



سال ششم، شماره اول  
تابستان ۱۳۹۴  
صفحات ۹۷-۱۲۲

کلباسی اشتری، رضایی؛ فرهنگ و فلسفه ایرانی بنا بر خوانش ائودوکسوس کیندوسی

تفاوت که در مورد تعداد افلاک بر آن بود که اگر بنا باشد پدیده‌ها را توضیح بدهند، باید برای خورشید و ماه دو فلک دیگر افزوده شود و نیز یک فلک برای هر یک از بقیه سیارات.<sup>(۴۰)</sup>

در اینجا لازم بذکر است که یکی از فقرات مهم دیدگاه ارسطویی و تحول تاریخی آن، همین نظریه افلاک اوست که ترکیبی از عناصر کیهان‌شناختی مصری، بابلی، ایرانی و البته یونانی در آن بچشم میخورد. وی در کتاب دوازدهم *مابعدالطبیعه*، پس از اشاره به دیدگاه افلاطون درباره جوهرهای نامتحرک و نقد آن، به تقریر دیدگاههای ائودوکسوس و کالیپوس و برتری و تحلیل آنها پرداخته و سپس بنابر استنتاجی، شماره افلاک را چهل و هفت اعلام میکند.<sup>(۴۱)</sup> اما در عین حال در ادامه بحث، محرک نخستین را بیش از یکی نمیداند<sup>(۴۲)</sup> و این همان معنایی است که اساس الهیات وی را در سالهای بعدی تکوین بخشید. البته در این زمینه، ارجاع و استشهاد به نوشته‌های خاص ارسطو در زمینه کیهان‌شناختی، احتمالاً تصویر دیگری را مینمایاند که نشانگر عدم وحدت دیدگاه او در این زمینه است.<sup>(۴۳)</sup> از دیگر تأثیرات ائودوکسوس میتوان به قلمرو هندسه اقلیدسی اشاره کرد. در شرح «پروکلوس»<sup>(۴۴)</sup> بر مقاله اول *اصول اقلیدوس* میخوانیم:

اقلیدس بود که اصول را فراهم کرد و بسیاری از قضیه‌های ائودوکسوس را گرد آورد و بسیاری دیگر را که از ثنای تتوس بود، تکمیل کرد و برای قضایایی که پیشینیان براهین ناقصی آورده بودند، راههای اثبات متقن و جاودانه عرضه داشت.<sup>(۴۵)</sup>

محققانی مانند «یگر» حتی از این هم فراتر رفته و تأثیرات علمی ائودوکسوس را بسیار گسترده‌تر میدانند و چنین بیان میدارد:

افلاطون و شاگردانش پس از مراوده با ائودوکسوس به تلاشهای مدرسه او در جهت تعیین حرکات نامنظم سیارات به کمک فرضیات ساده ریاضی علاقه فراوان نشان دادند.<sup>(۴۶)</sup>

یگر معتقد است تأثیرگذاری ائودوکسوس منحصر بدین شیوه نبود. وی بواسطه عرضه گزارشهای دقیق در مورد آسیا و مصر و با توصیف تجربه‌های درازمدت شخصیش درباره جایگاه علم نجوم در این مناطق، بنحو قابل توجهی افکار و

1. Proclus (م. ۴۸۵-۴۱۲)

تصورات آنان را در مورد جغرافیا و فرهنگ بشری وسعت بخشید.<sup>(۴۷)</sup> با معرفی وجوه گوناگون این تأثیر و تأثر، احتمالاً بتوان خطوط جدیدی را از سیر تحول و تطور دانشها از جانب مشرق زمین به مغرب زمین نشان داد؛ عرصه‌یی که هم‌اکنون در نخستین مراحل پژوهش خود قرار دارد.

البته در اینجا قصد پرداختن به جزئیات دستاوردهای علمی ائودوکسوس را نداریم و به همین میزان اشاره اکتفا میکنیم، اما آنچه این نوشتار بر آن نظر دارد، بررسی تأثیر خاص ائودوکسوس بر تعلیمات آکادمی و شخص افلاطون با الهام از عناصر آیینهای شرقی و بطور خاص آیین زرتشت است. برخی مدارک تاریخی نشان میدهد ائودوکسوس از جمله محققانی بوده است که بواسطه نوشته‌های دموکریت - که خود در بابل بوده و از آراء عالمان ریاضی و نجوم شرق آگاهی داشته - با باورهای رایج در مشرق زمین و آیینهای مغان (موبدان زرتشتی) آشنا شده است و چنان مینماید که آشنایی افلاطون و اتباع وی با تعلیمات زرتشتی و دانش ستاره‌شناسی شرق از طریق ائودوکسوس بوده و چنانکه «بیدز» در کتاب خود *افلاطون و ائودوکسوس* یادآوری کرده، گفتار افلاطون در کتابش درباره دوازده ماه سال و دوازده ایزد، تحت تأثیر باورهای ایرانی بوده است؛ چیزی که افلاطون به احتمال زیاد از ائودوکسوس فرا گرفته بود. «پلینی» حتی در کتاب *تاریخ طبیعی* خود، معتقد است ائودوکسوس، مشهورترین و سودمندترین نحله‌های فلسفی را در گذشته، همانا نحله مغان یا همان نحله موبدان زرتشتی میدانسته است. از طرفی بر اساس کتاب *تاریخ طبیعی* پلینی میدانیم که ائودوکسوس معتقد بود زرتشت شش هزار سال قبل از مرگ افلاطون می‌زیسته و پلینی تأکید دارد که ارسطو نیز این واقعیت را تصدیق کرده است.<sup>(۴۸)</sup>

براساس گزارش هاگسلی، وی بر این باور است که برابر نظر پلینی - اگر پلینی را منبعی مطمئن بدانیم - ، ائودوکسوس تاریخ حیات زرتشت را شش هزار سال قبل از مرگ افلاطون میدانست و اگر این عدد درست باشد، بنظر میرسد ائودوکسوس معتقد به «نظریه ادوار و اکوان» بوده است؛ یعنی آن نظریه‌یی که مدعی است هر شش هزار سال، حکومت در دست خیر و شر جابجا میگردد.<sup>(۴۹)</sup> بر مبنای ۱۰۷ مدارکی که از آیین مغان در دست است، مغان سال کیهانی را دوازده هزار سال و شامل دو بخش شش هزار سالی میدانستند که دوران نخست آن با ظهور زرتشت آغاز شده و با مرگ افلاطون پایان پذیرفته بود.<sup>(۵۰)</sup> ارسطو نیز بعدها در کتاب اول



محاوره درباره فلسفه<sup>۱</sup> از تعالیم مغان سخن میگوید؛ یعنی از ثنویت ایرانی که برحسب آن، دو مبدأ خیر و شر (اورمزد و اهریمن) در عالم وجود دارند و آنگاه اینان را با خدایان یونانی، زئوس<sup>۲</sup> - خدای روشنایی آسمان - و هادس<sup>۳</sup> - خدای تاریکی زیرزمینی - یکسان میگیرد.<sup>(۵۱)</sup> بیان ارسطو چنین است:

آنها (یعنی مغان) قدیمتر از مصریان هستند و بر وفق نظر آنها دو اصل نخستین وجود دارد، روحی خیر و روحی شر که یکی زئوس و اوروماسدس (هورامزدا) نامیده میشود و دیگری هادس و آریمانیوس (اهریمن).<sup>(۵۲)</sup>

دیوگنس لائرتیوس در پاره‌یی که از ائودوکسوس باقیمانده است، این نظریه را چنین توضیح میدهد:

ارسطو میگوید ... موبدان زرتشتی بسیار کهنتر از موبدان مصری بوده‌اند و اینکه دو اصل همواره برای آنها وجود داشته است: روح خیر و روح شر. اولی زئوس و اوروماسدس<sup>۴</sup> (هورامزدا) نامیده شده و دومی هادس و آریمانیوس<sup>۵</sup> (اهریمن).<sup>(۵۳)</sup>

بدین ترتیب، ارسطو هم در محاوره درباره فلسفه و هم در *مابعدالطبیعه* خود، در شرح آموزه‌های مغان به دو مبدأ زئوس (برابر هورامزدا) و هادس (برابر اهریمن) اشاره کرده است و شاگردش ائودموس نیز از دو اصل نیکی و بدی نام برده و اُرمزدس و آریمانیوس<sup>۶</sup> را بترتیب در رأس این دو اصل ذکر کرده است؛<sup>(۵۴)</sup> اما در عین حال باید توجه داشت که میان اسطوره‌ها و رب‌النوع‌های یونانی و ایزد (یا ایزدان) مادی و پارسی اختلاف‌های قابل توجهی نیز وجود دارد. در اینجا مجال پرداختن به مناشی و زمینه‌ها و عناصر اسطوره‌شناختی یونانی (و بدنبال آن رومی) و مقایسه آن با فرهنگ اساطیری ایران باستان وجود ندارد، لیکن به همین مقدار بسنده میکنیم که ایزدان یونانی کمأ و کیفاً با آنچه در ساحت الوهی و ربوبی مشرق زمین

۱۰۸

1. *Protrepticus*
2. Zeus
3. Hades
4. Oromasdes
5. Areimanius
6. Arimanius



تکوین یافته بود، تمایز میباند؛ برای نمونه، وجه انسان‌انگارانه (آنتروپومورفیسم) خدایان یونانی و ویژگیها و خویش‌کاریهای آنان با ایزدان شرقی و بویژه ایرانی کاملاً متفاوت است، بگونه‌یی که ایزدان یونانی - و حتی در رأس آنها زئوس، خدای خدایان - به اعمال و خصوصیات متصف میشوند که به قول افلاطون هرگز شایسته مقام خدایان نیست. بلحاظ شمار و کثرت نیز باید گفت خدایان یونانی - آنگونه که در *نسب‌نامه خدایان یونانی* (تیوگونی) هزیود آمده است - ای بسا بتنهایی با مجموع تمامی ایزدان و رب‌النعها و اساطیر شرق باستان برابری کنند. از اینجهت تطبیق اهورامزدا ی ایرانی با زئوس یونانی حتی در مقام بیان ثنویت وجودشناختی، خالی از اشکال نیست؛ چنانکه خطاهای دیگری از ایندست نیز در تقریر عقاید یونانیان توسط ایرانیان دیده میشود؛ برای نمونه، هرچند در آثار ارسطو و دیگر نوشته‌های یونانی، تقابل میان «انگره مینو» و «اهورامزدا» به مغان نسبت داده شده است، لیکن در آموزه‌های اصلی زرتشت، «انگره مینو» در برابر «سپند مینو» قرار دارد و نه در برابر اهورامزدا.<sup>(۵۵)</sup> توضیح اینکه بر طبق کتیبه‌های هخامنشی و نیز نوشته‌های اوستایی، اهورامزدا بعنوان آفریننده آسمان و زمین و مردمان و فرادست تمامی موجودات خوانده شده و سپند مینو (یعنی مینوی سودرسان یا مقدس)، مظهر و ابزار آفرینندگی او و «انگره مینو» (یعنی اهریمن) معارض و هم‌آورد «سپند مینو» - و نه اهورامزدا - انگاشته شده است؛ در حالی که این دو مینو در همه چیز با هم اختلاف دارند.<sup>(۵۶)</sup> بگفته دیوگنس لائرتیوس، این مطلب در نسخ قدیمی کتاب هرمیپوس<sup>(۵۷)</sup> با نام *درباره موبدان زرتشتی* و کتاب ائودوکسوس با عنوان *سفر به مدار زمین* و در نهایت در کتاب *ثئوپومپوس*<sup>(۵۸)</sup> بنام *کتاب هشتم: فیلی پیکا*<sup>۳</sup> آورده شده است.<sup>(۵۹)</sup> این مطلب را «یگر» نیز مورد تصدیق قرار داده است.<sup>(۶۰)</sup>

این موضوع که ائودوکسوس خود در چنین مدعایی از کدامیک از منابع شرقی و ایرانی استفاده کرده یا مطالبی را نقل کرده، محل تأمل است. بنا بر گزارشی تاریخی، یکی از رعایای دولت هخامنشی از اهالی کلده، در اواخر عمر افلاطون در آکادمی وی حاضر شده و گمان غالب آن است که مأخذ اخبار ائودوکسوس درباره مغان و نیز وجوه مشابهتی که میان زرتشت و افلاطون بعمل آورده، از طریق همین شخص

1. Hermippus
2. Theopompus (م. ق. ۳۱۵-۲۸۰)
3. *Philippica*



کلباسی اشتری، رضایی؛ فرهنگ و فلسفه ایرانی بنا بر خوانش ائودوکسوس کیندوسی

بوده است.<sup>(۶۱)</sup> خود این امر میتواند به وجود دستاوردهای خاص حکمت ایرانی در خصوص مبنای محاسبات ریاضی و نسبت آن با حرکات فلکی دلالت داشته باشد؛ چیزی که با نظریه ادوار و اکوان و تغییرات عالم در مقیاس کیهانی ملازمت یافته است. البته این تنها ناظر به جنبه‌های وجودشناختی حکمت مغان است و اگر ظرفیت معرفت‌شناختی آن را مورد بررسی قرار دهیم، ساحت جدیدی در نسبت و ارتباط میان حکمت شرقی و حکمت یونانی گشوده خواهد شد که در نوع خود بی‌سابقه است.<sup>(۶۲)</sup>

بطورکلی «یگر» اعتقاد دارد برخی گرایشهای افلاطونی تا حدودی متأثر از ائودوکسوس بوده است. از نظر او جاذبه مذهب ثنوی پارسیان را باید نمونه‌ی دانست که بنظر میرسد دوگانه‌انگاری مابعدالطبیعی افلاطون در دوره سالخورده‌گیش مؤید آن بوده است. در رساله *قوانین*، نفس جهانی شر که در مقابل نفس جهانی خیر قرار گرفته است، اشاره به زرتشت دارد چیزی که افلاطون بخاطر مقام و جایگاه ریاضی و بخاطر تأکید بر ثنویت موجود در آن، بدان متمایل بود و حتی پس از افلاطون، اعضای آکادمی نیز عمیقاً به زرتشت و تعالیم مغان علاقمند شدند.<sup>(۶۳)</sup> پلوتارک نیز آموزه افلاطون در خصوص نفوس جهانی خیر و شر را با ثنویت اهالی خالکیدس و مغان مقایسه میکند.<sup>(۶۴)</sup> از سوی دیگر با توجه به تأکیدات ثئوپومپوس - که شاید خود او هم از ائودوکسوس مطلع شده باشد - ائودوکسوس و ارسطو و معاصران آنها از چرخه عظیم کیهانی در مذهب ایرانی و نمایش نبرد فراگیر میان اورمزد و اهریمن آگاهی داشته‌اند.<sup>(۶۵)</sup> این نظریه، یعنی چرخه تقابل خیر و شر و نتایج و آثار آن در پهنه گیتی و بویژه غلبه نهایی خیر بر شر برای یونانیان ناشناخته بود.

«یگر» همچنین در مورد عقاید و ابتکارات فلسفی ائودوکسوس اعتقاد دارد وی در بحث صور (ایده‌ها)، یکی از پیشگامان منتقدین به افلاطون بوده و پیش از ارسطو مفهوم نوع را مطرح کرده بود.<sup>(۶۶)</sup> «دنسی» در مقاله‌ی با بررسی نظریه ائودوکسوس در باب صور، معتقد است ائودوکسوس صور را سرمدی میدانست، ولی نمیپذیرفت که آنها استعلایی باشند، بدلیل اینکه آنها عناصر طبیعی ماهیات هستند.<sup>(۶۷)</sup> البته نمیتوان از نظر دور داشت که نظریه صور خود از یکسو ریشه در اندیشه فیثاغوریان و از سوی دیگر ریشه در هستی‌شناسی دینی مشرق زمین دارد. اغلب یا تمامی نحله‌های دینی و آیینی شرق، به وجود منشأ و مصدر متعالی اعیان مادی تأکید می‌ورزند، درحالی که اسطوره‌شناسی یونانی، ظرفیت چندانی برای تصدیق مبادی غیرمادی عالم محسوسات، بویژه از جهت خلقت و صدور آنها،



ندارد. بدین ترتیب پیشینه تصدیق یا تکذیب این مبادی، درازدامن و متعدد خواهد شد و عالم یونانی احتمالاً تنها به اقتباس از آن سنتها توفیق یافته است. از سویی دیگر، ارسطو در کتاب *اخلاق نیکوماخوس* گزارش میکند که ائودوکسوس در زمینه اخلاق نیز حائز آراء قابل توجهی بوده و در این مورد، خود به بررسی نظریه اخلاقی ائودوکسوس پرداخته است.<sup>(۶۸)</sup> بیان ارسطو چنین است:

چنین مینماید که ائودوکسوس نیز به حق با استدلالی درست لذت را شایان ستایشترین چیزها مینامد و مرادش این است که اگر آن را که یکی از مواهب است، نستاییم، این بدین معنی خواهد بود که لذت چیزی برتر از اشیاء شایان ستایش است، در حالی که فقط خدا و خیر چنینند، چون ما درباره همه چیز از جهت نسبتشان با این چیزها (= خدا و خیر) داوری میکنیم.<sup>(۶۹)</sup>

در جایی دیگر ارسطو اینگونه بیان میدارد:

نخست عقیده ائودوکسوس را پیش می‌آوریم که بموجب آن، لذت والاترین ارزشهاست ... او می‌اندیشید که آنچه بیش از همه چیز خواستنی است، خیر بمعنی حقیقی است ... حرکت همه موجودات زنده بسوی این هدف نشان میدهد که این هدف برای همه موجودات والاترین ارزشهاست.<sup>(۷۰)</sup>

بدین ترتیب میتوان دریافت که ائودوکسوس علاوه بر تبحری که در دانشهای مختلف مانند نجوم و ریاضیات داشته و در این زمینه‌ها ابداعات و آراء نوآورانه‌یی عرضه کرده است، در زمینه ابواب فلسفی، بویژه حیث وجودشناختی آن نیز دیدگاههای قابل توجهی را مطرح ساخته است.

## ۵. افلاطون - ائودوکسوس و آیین مغان

اکنون که در مورد جامعیت علمی ائودوکسوس توضیح داده شد، باید جایگاه وی در آکادمی افلاطون و نحوه تأثیرگذاری او در فضای علمی آنجا را بررسی کرد. اگرچه بنا بر قولی از معاصرین، سراسر تاریخ فلسفه غرب تنها سلسله پانویسهای به فلسفه افلاطون است<sup>(۷۱)</sup>، با اینحال «برودیک» اعتقاد دارد افلاطون در بیان فلسفه خود، بطور کامل وامدار آیین زرتشت و مغان است.<sup>(۷۲)</sup> یکی از روشترین نشانه‌های اثرپذیری حکمای یونانی و بویژه افلاطون از آیین مغان، اشاره ارسطو به «تشابه میان

دیالکتیک افلاطون و ثنویت مغان زرتشتی» است.<sup>(۷۳)</sup> تا آنجایی که میدانیم، افلاطون در تعدادی از رساله‌های خود از مفاهیمی سخن گفته که بگفته برخی از محققان، این مفاهیم را از آیین مغان برگرفته است؛ برای نمونه، افلاطون در رساله جمهوری که از آثار دوره کمال اوست، در خصوص مفاهیمی همچون ثنویت وجودشناسانه، سه جزئی بودن نفس و جامعه آرمانی، راستی و اصل خیر سخن میگوید. در این رساله، افلاطون جامعه آرمانی خود را در سه طبقه اصلی حاکمان (سمبل حکمت)، سپاهیان (سمبل شجاعت) و پیشه‌وران (سمبل عفت) ترسیم نموده است.<sup>(۷۴)</sup> این تقسیمبندی بسیار شبیه تقسیمبندی جامعه ایران در دوره باستان است که نوشته‌های *اوستا* به آنها اشاره دارد. در *اوستا* به تقسیم سه‌گانه شهروندان به «آثرون (دانایان و حکیمان)»، «رته ایشتر (جنگجویان)» و «استریه هوئیتی (کشاورزان و پیشه‌وران)» اشاره شده است.<sup>(۷۵)</sup> عبارت دیگری در جمهوری وجود دارد که از اثرپذیری افلاطون از سنت اخیر بیشتر پرده برمیدارد. افلاطون در جمهوری مینویسد: «چشم به دو طریق و به دوعلت متضاد تیره میشود، یکی در نتیجه عبور از روشنایی به تاریکی و دیگری در نتیجه عبور از تاریکی به روشنایی.»<sup>(۷۶)</sup> یا در ادامه مینویسد: «خورشید فرزند خیر است.»<sup>(۷۷)</sup>

از دیگر شواهد آثار افلاطون میتوان به رساله *فایدروس* در خصوص نظریه سه جزئی بودن نفس و دوازده ماه سال و دوازده رب النوع، یا به رساله *ثنای تنوس* که مفهوم خیر و شر را مطرح میسازد، اشاره کرد:<sup>(۷۸)</sup>

نفس به نیروی متحد اسب اراهه‌یی بالدار و اراهه‌ران مانند است. اسبها و اراهه‌رانان خدایان، هم خود نیکند و هم تبارشان نیک است ولی در مورد دیگران چنین نیست، بلکه بعضی اصیل است و بعضی نه. در مورد ما آدمیان اولاً دو اسب به اراهه بسته‌اند و در ثانی یکی از اسبها خیر و اصیل است و اسب دیگر برخلاف آن.<sup>(۷۹)</sup>

همچنین میتوان به رساله *قوانین* اشاره کرد که در آن درباره ثنویت وجودشناسانه، سیاست کوروش و داریوش و اصل صداقت سخن میگوید. در این رساله، افلاطون نظام حکومتی هخامنشیان و شیوه حکومت‌رانی آنها را مورد تأیید و تأکید قرار داده است.<sup>(۸۰)</sup> یا بعنوان مثال، وقتی در این رساله مرد آتنی میپرسد: «علت همه امور خوب و بد، پست و شریف و سایر اضداد، یک روح است یا بیش از یکی؟ افلاطون



پاسخ می‌دهد: بیش از یکی»<sup>(۸۱)</sup> اگرچه افلاطون در رساله مرد سیاسی می‌گوید: «ما نباید بگوییم که دو گونه خدای متضاد با یکدیگر جهان را می‌گردانند»<sup>(۸۲)</sup>

از دیگر شواهد این تأثیر و تأثر، رساله *آلکسیادس اول* است. با وجود اینکه اصالت این رساله و انتساب آن به افلاطون همچنان محل تردید است، ولی به یقین میتوان گفت در محیط آکادمی، توسط افلاطون و یا شخص دیگری نگاشته شده است (تیلور و پراشتر این رساله را از «آیسخینس» شاگرد افلاطون میدانند) که در خلال آن، مطالبی مانند جایگاه زرتشت، آیین مغان و چگونگی تربیت یافتن شاهزادگان هخامنشی را به بحث گذارده است<sup>(۸۳)</sup>، اما در اینکه افلاطون و اصحاب آکادمی از آیین مغان - که شامل سه آیین کلی ایرانیان در آن زمان یعنی مزدیسنا، زرتشتی و مغان بوده است - چگونه و بر چه اساسی تأثیر پذیرفته‌اند، بحثهای بسیاری در جوامع علمی عالم مطرح شده است. عده‌ی این تأثیر و تأثر را بدین سبب میدانند که آسیای صغیر برای مدتی طولانی در قلمرو نفوذ سیاسی و فرهنگی هخامنشیان قرار داشت و توسط ساتراپهای ایرانی اداره میشد و تنی چند از متفکران یونانی مانند «تالس اهل میلئوس» در جنوب غربی آسیای صغیر از این دیار برخاسته‌اند.<sup>(۸۴)</sup>

گروهی دیگر، این اثرپذیری را بدلیل آیین اُرفه‌ای میدانند که از حدود دو قرن قبل از افلاطون در یونان سابقه داشته است و معتقدان این آیین، اصل نخستین را «دهر» یا «زمان» (خرونوس<sup>۱</sup>) میدانستند که از دوپاره شدن او، خدایی دوپیکره بوجود می‌آید. آیین اُرفه‌ی انسان را موجودی آمیخته از دو عنصر الهی و اهریمنی میدانست.<sup>(۸۵)</sup>

بنا به شواهدی دیگر، فیثاغورس و افکار وی بر اندیشه‌های افلاطون تأثیری عمیق گذارده‌اند. طبق آنچه در منابع تاریخی آمده است، فیثاغورس پس از سفر به مصر و آموختن اصل تناسخ از کاهنان مصری، حدود دوازده سال در بابل در میان مغان ایرانی زندگی کرد و در این مدت، اعتقاد به دو اصل روشنایی و تاریکی را از آنها آموخت.<sup>(۸۶)</sup> از دیگر فیلسوفانی که به دو اصل بنیادین وجودی معتقد بود، امپدوکلس است که به دو نیروی مهر و کین اعتقاد داشت.<sup>(۸۷)</sup> این اعتقاد را متأثر از آیین مغان دانسته‌اند.<sup>(۸۸)</sup>

از قراین کتب تاریخی که به تأثیرپذیری افلاطون از آیین مغان دلالت دارد، توجه به آثار تراژدی تراژدی‌نویسان یونان، بویژه پس از تصرف نواحی آسیای صغیر

۱۱۳

1. Xronos



کلباسی اشتری، رضایی؛ فرهنگ و فلسفه ایرانی بنا بر خوانش ائودوکسوس کیندوسی

سال ششم، شماره اول  
تابستان ۱۳۹۴  
صفحات ۹۷-۱۲۲

توسط قوای پارسی است. «فرونیخوس»<sup>(۸۹)</sup>، نمایشنامه تسخیر میلتوس و حدود چند سال بعد «آیسخولوس»<sup>(۹۰)</sup>، نمایشنامه *ایرانیان* را به روی صحنه بردند. در این میان افرادی مانند «هکاتائوس»<sup>(۹۱)</sup> از اهالی میلتوس و «گزانتوس»<sup>(۹۲)</sup> لیدیایی در باب آیین مغان و زرتشت مطالبی نوشته بودند.<sup>(۹۳)</sup> از آخرین کسانی که درباره آیین مغان پیش از افلاطون سخن گفته است، میتوان از «ثوپومپوس» و اثر معروف او بنام *کتاب هشتم: فیلی بیکا* اشاره کرد. او در این کتاب به شرح اعتقادات مغان در مورد ثنویت وجودشناختی و اعتقاد به زندگی آن جهانی و دیگر تعالیم زرتشت میپردازد. در مقایسه میان ثنویت افلاطونی و ثنویت آیین مغان، برخی ثنویت آیین مغان را به تقابل میان نیروهای خیر و شر در جهان مینوی و گیتی تعبیر کرده‌اند. پس باید دید چرا ارسطو تشابهی را میان ثنویت زرتشتی و افلاطونی محتمل دانسته است. برای پاسخ به این پرسش باید بدانیم که برخی از پژوهشگران تقابل اصلی را در دین زرتشت، تقابل میان نیروهای خیر و شر ندانسته و ثنویت میان گیتی و مینو را دوگانه‌گرایی حقیقی این دین میدانند.<sup>(۹۴)</sup> برای نمونه «دوشن گیمن» نظر خود را چنین بیان میکند:

دستاورد اصلی زرتشت آن بود که وی اهورامزدا را در قلمرو مینویش قرار داد؛ یعنی بیرون از این جهان مادی و ملموس؛ جهانی که تضادش با هستی مینوی، دوگانه‌گرایی حقیقی را در آموزه زرتشت بوجود می‌آورد.<sup>(۹۵)</sup>

در حقیقت، این نوع ثنویت با اعلام برتریهای جهان مینوی بر جهان مادی، انسان مادی را به صعود به عالم معنوی ترغیب میکند. این نوع طرز تفکر نه تنها ریشه در ایران دارد بلکه پیشتر از آن در فرهنگ مشترک میان اقوام هند و ایرانی نیز سابقه دارد؛ آنجا که در تفکر «اوپانیشادی» - که آن هم از تفکر ودایی الهام گرفته است - طبق اصل «آتمن - برهمن» جهان مادی، تجلیگاه انوار ساطعه برهمن دانسته شده است و انسان مادی تنها با ریاضت میتواند به برهمن برسد. در این آیین، برهمن واقعیت باقی محسوب میشود و جهان صحنه نمایش صور فانی است.<sup>(۹۶)</sup> همچنین «آتمان» نیز ذات واقعی و درونی انسان است و به سبب انطباق عالم صغیر و عالم

۱۱۴

1. Phrynichus
2. Aeschylus (م. ق. ۴۵۶ - ۵۲۵)
3. Hecataeus (م. ق. ۴۷۶ - ۵۵۰ یا ۵۶۰)
4. Xanthus (حدود نیمه قرن پنجم م. ق.)



کبیر آن را مساوی «برهمن» میدانند.<sup>(۹۷)</sup> یعنی انسان عالم صغیر با تزکیه نفس میتواند به کبریای عالم کبیر متصل شود.

سرانجام باید به اثرپذیری ائودوکسوس از آیین مغان پرداخت. همانطور که در صفحات قبل توضیح داده شد، ائودوکسوس از طریق نوشته‌های دموکریت که خود در بابل بوده و از آراء دانشمندان ریاضی و نجوم شرق آگاهی داشته، با باورهای رایج در مشرق زمین و آیینهای مغان (موبدان زرتشتی) آشنا بوده است. از طرفی، مطابق آنچه «دیوگنس لائرتیوس» گزارش میکند، مشخص میگردد که ائودوکسوس در کتاب دور مدار زمین خود به باورهای مغان توجه داشته و بسیاری از سنتها و معتقدات آنها را جمع‌آوری کرده است. همین مسئله است که موجب شده عده‌یی از محققان فلسفه، همچون «یگر» اعتقاد داشته باشند که برخی از گرایشهای افلاطونی تا حدودی تأثیر گرفته از ائودوکسوس است. اعتقاد به ثنویت خیر و شر، یکی از مهمترین باورها و اعتقاداتی است که ایندسته از متفکران معتقدند بر ثنویت افلاطونی و فرض دو عالم مستقل ماده و مثال بسیار تأثیر گذاشته است و از آنجا که این گروه از پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که دوگانه‌انگاری مابعدالطبیعی افلاطون، در آثار دوره سالخورده‌گی وی نمود یافته است، همین خود منجر به جلب توجه به سمت ائودوکسوس میشود.<sup>(۹۸)</sup> هم اکنون به یقین میدانیم که دست‌کم از شاگردان افلاطون در آکادمی، تنها ائودوکسوس بوده است که نسبت به آیین مغان توجه خاصی داشته و در کتاب خود درباره آن مطلب نگاشته است. از طرفی، ائودوکسوس در سفر دوم خود به آتن، دیگر آن شاگرد معمولی آکادمی در سفر اول نبود و اکنون بمانند معلمی توانا، با جمعی از شاگردان خود به آتن آمده بود. بعلاوه، بر اساس گزارش «جائگر»، ائودوکسوس برای مدتی کوتاه در سال ۳۶۷ ریاست آکادمی را برعهده گرفت.<sup>(۹۹)</sup> روشن است که در آن زمان، ریاست آکادمی بدست هر شخصی سپرده نمیشد و این خود نشاندهنده جایگاه علمی ائودوکسوس و میزان نفوذ و تأثیرگذاری وی در آن دوران است. بر اساس گزارش اخیر، میبینیم در همین زمان که ائودوکسوس موقتاً ریاست آکادمی را برعهده داشت، ارسطو بعنوان یکی از محصلان در آکادمی پذیرفته میشود. ارسطو نیز بعدها در کتاب نخست رساله درباره فلسفه، از تعالیم مغان سخن میگوید؛ یعنی از آن ثنویتی که برحسب آن دو مبدأ خیر و شر (اورمزد و اهریمن) در امور عالم دخالت دارند و آنگاه اینان را با خدایان یونانی «ژئوس» (خدای روشنایی آسمان) و «هادس» (خدای تاریکی زیرزمینی)

۱۱۵



کلباسی اشتری، رضایی؛ فرهنگ و فلسفه ایرانی بنا بر خوانش ائودوکسوس کبیدوسی

یکسان میگیرد.<sup>(۱۰۰)</sup> تمامی اینها میتواند مؤید عمق تأثیرگذاری ائودوکسوس در تفکر فلسفی آکادمی در آن دوران باشد.

البته باید افزود که تلقی دوگانه‌انگارانه از تعالیم مغان دو وجه دارد: وجه نخست این است که برابر مدارک تاریخی و پژوهشهای دین‌شناسانه، آیین زرتشت چه قبل از ظهور *اوستا* و چه بعد از آن، بر پایه پرستش خدای یگانه و بر محور اندیشه توحیدی استوار بوده است و ازاینرو آنچه در برخی نوشته‌ها از معتقدات ثنوی این آیین آمده، از دقت لازم برخوردار نیست و بنظر میرسد اغلب نتیجه گرت‌برداری از منابع و آثار شرق‌شناسان بوده و هست. وجه دوم به خلط آراء و عقاید مانوی و مزدکی با آیین زرتشت بازمیگردد که بحث و تحلیل این موضوع، مجال مستقلی را میطلبد.

## ۶. نتیجه‌گیری

باگذشت بیش از دو قرن از پژوهشهای شرق‌شناسان درخصوص میراث علمی، فلسفی و معنوی خاورزمین-بویژه ایران- و دین بزرگی که میراث مذکور بر عالم جدید داشته و دارد، اکنون روزبروز زوایای دیگری از این عرصه بر روی محققان گشوده میشود. در کنار این امر، فرضیه‌هایی نظیر استغنا یونان باستان، تجربه بی‌همتای هلنی و بطورکلی بی‌نیازی علم و فرهنگ و تمدن باختری از میراث مذکور رنگ میبازد. در این میان، سهم حکمت ایرانی-که بعضاً به صورتی از اسطوره‌شناسی صرف تحویل میشد-، با تحصیل و کشف مدارک و قراین جدید، بتدریج ظرفیتهای و استعدادهای خود را نشان میدهد. در این میان، نقش آکادمی افلاطون که بعنوان نخستین دانشگاه و مؤسسه عالی غرب باستان معرفی شده است، در انتقال این سنت حایز اهمیت است. اکنون به غیر از گزارش مورخان کهن و نوشته‌ها و پاره نوشته‌های کسانی مانند ارسطو، نقش کسانی مانند ایودوکسوس کنیدوسی در اخذ و انتقال جهان‌شناسی ایرانی و بویژه سنت و حکمت مغان اهمیت دوچندان یافته است. اگر در تحقیقات مستشرقان تاکنون تنها به نقش زرتشت و آیین او اشاره میشد، امروزه حکمت ایرانی مشتمل بر عناصری چون معرفت‌شناسی وجودشناسی کیهان‌شناسی و حتی فرجام‌شناسی بر پایه الوهیت یگانه مورد توجه و بحث قرار گرفته است. شخصیت مذکور نه تنها واسطه‌یی در این انتقال و تعاطی بشمار میرود بلکه جامعیت علمی او میتواند آینه‌یی از سنت علمی فراگیر و ذوابعاد ایرانی برای عالم معاصر بحساب آید.

۱۱۶



## پی‌نوشتها:

۱. ر.ک: پانوسی، استفان، تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون، فصل نخست.
۲. ر.ک: همان، فهرست منابع.
۳. ولف، نیکولایونامارینا، فلسفه متقدم و ایران باستان، ترجمه سیاوش فراهانی، ص ۲۶.
۴. ر.ک: تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون، فصل نخست.
5. Diogenes Laertus, *Lives of the Eminent Philosophers*, pp.86-90.
۶. آپولودوروس آتنی از نویسندگان یونانی و شاگرد آریستارخوس بود. بیشتر معروفیتش بخاطر نگارش گاهشمار تاریخ یونان است. گاهشمار او فاصله زمانی بین سقوط تروا (۱۱۸۴ ق.م) تا سال ۱۴۴ ق.م را دربرمیگیرد. رسالتی در باب خدایان از دیگر تألیفات اوست.
7. Huxley, G., (1963), *Studies in the Greek Astronomers I. Eudoxian Topics*, p.83.
- Dreyer, J. L. E., (1906), *History of the Planetary Systems from Thales to Kepler*, 2nd ed., pp.87-88.
۸. نویسنده، طبیعیدان و فیلسوف رومی که مؤلف کتاب تاریخ طبیعی است. تاریخ طبیعی (*Historia Naturalis*)، دانشنامه‌یی است که در حدود سالهای ۷۷ تا ۷۹ میلادی توسط پلینی بزرگ تألیف شد. این اثر یکی از بزرگترین کارهای منفرد است که از زمان امپراتوری روم تا دوران نوین به جا مانده و بنظر میرسد تمامی حوزه‌های دانش باستان را بر پایه بهترین مراجع موجود نزد پلینی پوشش داده است. این اثر از نظر گستردگی دامنه موضوع، نیاز به ارجاع به نویسندگان اصلی و عرضه فهرست جامعی از همه محتویات، به الگویی برای دانشنامه‌های بعدتر تبدیل شد. این اثر به «امپراتور تیتوس»، یعنی فرزند دوست صمیمی پلینی، امپراتور «وسپاسیان» و در اولین سال حکومت «تیتوس» تقدیم شد. این تنها اثر از پلینی است که بجای مانده و آخرین اثر تألیفی اوست که بدلیل مرگ ناگهانی وی در فوران «کوه وزوو» در سال ۷۹ م فاقد یک بازبینی نهایی است.
9. Pliny, (97 A.D.), *Natural History*, Book No. 2: Astronomy and Meteorology, p.30. Huxley, G., *op.cit.*, p.84.
۱۰. فیلسوف فیثاغوری، ریاضیدان و منجم. وی متولد شهر تارتنوم و از زمره دوستان افلاطون بود. اهالی تارتنوم هفت بار او را به حکومت خویش برگزیدند و در جنگها مکرر بر دشمنان غلبه یافت و آنگاه که در کشتی نشسته بود، کشتی وی در سواحل «پوی» درهم شکست و او غرق شد. آرخیتاس ابداعات بسیاری در هندسه داشته و دارای تألیفات بسیاری است که جز معدودی از آنها در دست نیست.
۱۱. از طبیبان بنام آن عصر.
۱۲. از طبیعیدانان آن عصر.
- ۱۱۷ 13. Huxley, G., *op.cit.*, p. 84.
14. Diogenes Laertius, *op.cit.*, pp. 86-90. Huxley, G., *Op.cit.*, p.85. Strabo, *The Geography of Strabo*, p.14
15. Huxley, G., *op.cit.*, p.87.
16. Boyce, Mary, (1982), *A History of Zoroastrianism*, vol. II, p. 259.
۱۷. پادشاه شهر باستانی اسپارت در یونان باستان.
۱۸. پادشاه مصر در بین سالهای ۳۶۰ تا ۳۴۳ قبل از میلاد.
19. Huxley, G., *op.cit.*, p.84.



20. Jaeger, W., *Aristotel*, trans lated by R. Robinson, p.16.
۲۱. کستون مر، افلاطون، ترجمه فاطمه خوانساری، ص ۲۸.
22. Huxley, G., *op.cit.*, p.85.
۲۳. ر.ک: درایتی، مجتبی؛ آراتی، حمیدرضا، ترغیب به فلسفه و درباره فلسفه و پاره‌هایی از آثار گمشده دیگر، ص ۳۴، ۱۰۰-۱۰۹.
۲۴. یگر، ورنو، ارسطو: مبانی تاریخ تحول اندیشه وی، ترجمه حسین کلباسی اشتری، ص ۱۷۰.
25. Huxley, G., *op.cit.*, pp.86-89.
26. Evans, James, *The History and Practice of Ancient Astronomy*, pp.306-317.
27. Huxley, G., *op.cit.*, p. 86.
28. *Ibid.*, p. 92. Diogenes Laertius, *op.cit.*, p. 8.
29. Lasserre, F.; *Die Fragmente des Eudoxos von Knidos* (قطعات ائودوکسوس کنیدوسی) pp. 287-299.
30. *Ibid.*, pp. 303-341.
31. See: O' Connor, J. J. and Robertson, E. F., (1999), *How Do We Know about Greek Mathematics?*, The MacTutor History of Mathematics archive, University of St. Andrews.
۳۲. ارسطو: مبانی تاریخ تحول اندیشه وی، ص ۵۸.
۳۳. صال مصلحیان، محمد، فلسفه ریاضی (کلاسیک، مدرن، پست مدرن)، ص ۹.
۳۴. تیلور، س.س.و.، تاریخ فلسفه غرب: از آغاز تا افلاطون، ترجمه حسن فتحی، ص ۳۸۹ و ۳۹۰.
۳۵. همان، ص ۳۸۷.
36. See: North, J., *The Fontana History of Astronomy and Cosmology*.
۳۷. تیلر، ا. ای.، ارسطو، ترجمه مهدی کهندانی، ص ۷۹.
۳۸. ریاضیدان و منجم اهل کوزیکوس آتن؛ از ابتکارات وی آن است که با اضافه کردن هفت فلک دیگر- یعنی با بکار بردن مجموعاً سی و چهار فلک- نظام نجومی ائودوکسوس را گسترده‌تر کرد. همچنین، کالیپوس طول فصول را دقیقتر از قبل تعیین نمود. او همچنین با تقلیل یک روز از هر دوره ۷۶ ساله (۴ × ۱۹) ، دوره ۱۹ ساله متونی را اصلاح کرد. مبدأ این تاریخ جدید احتمالاً ۲۹ ژوئن سال ۳۳۰ ق م بوده است.
39. Dreyer, J.L. E, *op.cit.*, pp. 88-107.
۴۰. ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، ۱۰۷۳b.
۴۱. همان، ۱۰۷۴a-۱۰۷۳b.
۴۲. همان، ۱۰۷۴b؛ ارسطو، طبیعیات، ترجمه مهدی فرشاد، ۲۵۹a-۲۵۹b.
۴۳. ر.ک: ارسطو، در آسمان، ترجمه اسماعیل سعادت، ۲۷۷b.
۴۴. در منابع اسلامی با نام ابرقلس شناخته میشود. وی از چهره‌های بزرگ مکتب نوافلاطونی و آخرین فیلسوف بزرگ دوران کلاسیک بشمار می‌آید. پروکلس را میتوان پس از فلوطین، از جمله تأثیرگذارترین فیلسوفان نوافلاطونی دانست که بر فلسفه و کلام اسلامی- مسیحی و یهودی تأثیر گذاشته‌اند. مهمترین اثر او کتاب عناصر الهیات (*Elements of Theology*) است که تأثیری بجا ماندنی بر فلسفه غربی، فرهنگ اسلامی و حتی برخی نحله‌های نظری عارفان نهاد. از جمله دیگر نوشته‌های وی، یادداشت‌هایی است که درباره محاورات افلاطون نوشته و در خلال آنها نظام خاص فلسفی خویش را عرضه کرده است.



45. Proclus, *A Commentary on the First Book of Euclid's Elements*, translated, introduction and notes by G. R. Morrow; [with a new foreword by Ian Muller], p.68.

۴۶. ارسطو: مبانی تاریخ تحول اندیشه وی، ص ۵۶.

۴۷. همانجا.

۴۸. همان، ص ۱۹۶؛ ترغیب به فلسفه و درباره فلسفه و پاره‌هایی از آثار گمشده دیگر، ص ۳۹.

49. Huxley, G., *op.cit.*, p. 92.

50. Jackson, W., (2003), *Zoroastrian Studies*, p. 151.

۵۱. ترغیب به فلسفه و درباره فلسفه و پاره‌هایی از آثار گمشده دیگر، ص ۲۵.

۵۲. همانجا.

53. Diogenes Laertius, *op.cit.*, p. 8.

۵۴. مزدپور، کتابون و همکاران، ادیان و مذاهب در ایران باستان، ص ۴۸۹.

۵۵. همان، ص ۲۴۸.

۵۶. همان، ص ۴۸۸ و ۴۸۹.

۵۷. مورخ یونانی قرن پنجم پیش از میلاد که پلینی در کتاب تاریخ طبیعی خود از نوشته‌های وی یاد کرده است.

۵۸. مورخ و خطابه‌نویس یونانی.

59. Diogenes Laertius, *op.cit.*, p. 8.

۶۰. ارسطو: مبانی تاریخ تحول اندیشه وی، ص ۱۹۸، ۲۰۰.

۶۱. کربن، هانری، روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان، ص ۳۱.

۶۲. همان، ص ۳۴-۳۶.

۶۳. ارسطو: مبانی تاریخ تحول اندیشه وی، ص ۱۹۷.

۶۴. همان، ص ۱۹۸.

۶۵. همان، ص ۱۹۹.

۶۶. همان، ص ۵۸.

67. See: Dancey, R. M., *Two Studies in the Early Academy*.

۶۸. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، ۱۱۷۲b-۱۱۷۴a.

۶۹. همان، ۱۱۰۱b.

۷۰. همان، ۱۱۷۲b.

۷۱. لاوین، ت، ر، از سقراط تا سارتر، ترجمه پرویز بابایی، ص ۳۲.

۷۲. تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون، ص ۵.

۷۳. متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ۱۰۹۱ b.

۷۴. افلاطون، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، ص ۸۰۷-۱۲۰۱.

۷۵. یسنا، هات ۱۱، بند ۶؛ هات ۱۳، بند ۳.

۷۶. دوره آثار افلاطون، ص ۸۰۷-۱۲۰۱.

۷۷. همانجا.  
 ۷۸. همان، ص ۱۲۱۱-۱۲۷۶؛ ۱۲۷۹-۱۳۷۹.  
 ۷۹. همان، ص ۱۲۳۴.  
 ۸۰. همان، ص ۱۹۰۱-۲۲۸۰.  
 ۸۱. همانجا.  
 ۸۲. همان، ص ۱۴۶۳-۱۵۴۰.  
 ۸۳. ر.ک: همان، ص ۵۸۹-۶۴۴.

84. Burnet, J., *Early Greek Philosophy*, 4th ed., p.16.

85. Diogenes, Laertius, *op.cit.*, p. 119.

86. *Ibid.*, p.13. Herodotus, *History*, Tr. G., 4 vols, p.123.

۸۷. کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه: یونان و روم*، ج ۱، ص ۷۸ و ۷۹.  
 ۸۸. تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون، ص ۱۰.  
 ۸۹. نمایشنامه‌نویس قرن پنجم قبل از میلاد در یونان باستان؛ عده‌یی از تاریخ‌نگاران وی را مبتکر تراژدی‌نویسی در یونان باستان میدانند.  
 ۹۰. آیسخولوس یا اشیل یکی از بزرگترین تراژدی‌نویسان یونان باستان بود و آثار وی باعث تکامل زبان تراژدی در یونان باستان شد. هفت نمایشنامه تراژدی پارسیان، پرومته در زنجیر، هفت تن علیه تبس، نیازگاران، آگاممنون، الاهیگان انتقام و اورستیا از وی به جا مانده است و البته فقره‌هایی از آثار ناپدید شده او نیز بر جای مانده که به فارسی ترجمه نشده‌اند. موضوع بسیاری از نمایشهای آیسخولوس، مبارزه خدایان با یکدیگر بوده است. خدایان و انسانها در این جدالها، تسلیم اراده تقدیر هستند.  
 ۹۱. هکاتائوس از اهالی میلتنوس بوده و ظاهراً نام او را از نام هکاته یکی از خدایان یونانی برگرفته‌اند. وی پژوهشگر و جغرافیدان یونانی و طراح نقشه‌یی از دنیا به‌مراه کتابی است که به توصیف زمین معروف است. گزارش بسیار کوتاه او درباره آیین مغان یکی از کهن‌ترین شواهد یونانی درباره عقاید دینی ایرانی شمرده می‌شود. متأسفانه هیچیک از کتابهای او باقی نمانده است.  
 ۹۲. مورخ یونانی اهل لیدیای یونان باستان که تاریخ لیدیا را به نگارش درآورده بود. همچنین وی نوشته‌هایی در ارتباط با آیین مغان و پارسیان در اثری به نام «مغان» (*Magica*) نگاشته بود.

93. Herodotus, *op.cit.*, p.134. Strabo, *op.cit.*, p. 49.

۹۴. عالیخانی، بابک، «مهر در ایران و هند باستان»، مجموعه مقالات، ص ۱۴ و ۱۵.  
 ۹۵. دوشمن گیمین، ژاک، زرتشت و جهان غرب، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۵۲.  
 ۹۶. شایگان، داریوش، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ص ۱۲۰.  
 ۹۷. همان، ص ۱۰۳.  
 ۹۸. روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان، ص ۳۰ و ۳۱.  
 99. Jaeger, W., *op.cit.*, p.16.  
 ۱۰۰. ارسطو: مبانی تاریخ تحول اندیشه وی، ص ۱۹۸، ۲۰۰.





## منابع فارسی:

۱. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، چ ۱، تهران، طرح نو، چ ۱، ۱۳۷۸.
۲. \_\_\_\_\_، در آسمان، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۹.
۳. \_\_\_\_\_، طبیعیات، ترجمه مهدی فرشاد، چ ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۴. \_\_\_\_\_، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ترجمه شرفالدین خراسانی، تهران، انتشارات حکمت، چ ۵، ۱۳۸۶.
۵. افلاطون، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷.
۶. بنجامین بویر، کارل، تاریخ حسابان، ترجمه عبدالحسین مصحفی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۱، ۱۳۸۴.
۷. پانوسی، استغاف، تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.
۸. تیلور، ا. ای.، ارسطو، ترجمه مهدی کهندانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.
۹. تیلر، س. س. و.، تاریخ فلسفه غرب: از آغاز تا افلاطون، ترجمه حسن فتحی، تهران، انتشارات حکمت، چ ۱، ۱۳۹۲.
۱۰. درایتی، مجتبی؛ محبوبی آرانی، حمیدرضا، ترغیب به فلسفه و درباره فلسفه و پاره‌هایی از آثار گمشده دیگر، چ ۲، تهران، دانشگاه تهران، چ ۲، ۱۳۹۲.
۱۱. دوشن گیمن، ژاک، زرتشت و جهان غرب، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات مروارید، چ ۲، ۱۳۶۳.
۱۲. شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۱۳. صال مصلحیان، محمد، فلسفه ریاضی (کلاسیک، مدرن، پست مدرن)، چ ۱، تهران، انتشارات واژگان خرد، چ ۱، ۱۳۸۴.
۱۴. عالیخانی، بابک، «مهر در ایران و هند باستان»، مجموعه مقالات، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴.
۱۵. کاپلستون، فردریک چارلز، تاریخ فلسفه: یونان و روم، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۷، ۱۳۸۸.
۱۶. کربن، هانری، روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان، گزارش احمد فرید و عبدالحمید گلشن، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، چ ۴، ۱۳۹۳.
۱۷. کستون مر، افلاطون، ترجمه فاطمه خونساری، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۳.
۱۸. لایون، ت. ر.، از سقراط تا سارتر، ترجمه پرویز بابایی، تهران، نشر نگاه، ۱۳۸۴.
۱۹. مزدپور، کتایون و همکاران، ادیان و مذاهب در ایران باستان، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۹۴.
۲۰. ولف، نیکولایونامارینا، فلسفه یونانی متقدم و ایران باستان، ترجمه سیاوش فراهانی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۹۴.
۲۱. یسنا، پورداوود، ابراهیم، بمبئی، چ ۲، ۱۳۱۲.
۲۲. یگر، ورنر، ارسطو: مبانی تاریخ تحول اندیشه وی، ترجمه حسین کلباسی اشتری، تهران، امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۹۲.

## منابع انگلیسی:

1. Boyce, Mary, *A History of Zoroastrianism*, Vol. II, E.J. Brill, Koln: Leiden, 1982.
2. Burnet, J., *Early Greek Philosophy*, 4th ed., London: Black, 1930.
3. Dancy, R. M., *Two Studies in the Early Academy*, NY: State University of New York: Albany, 1991.
4. Diogenes Laertius, *Lives of the Eminent Philosophers*, 2 Vols, Cambridge, MA: Harvard University Press and London: Heinemann, 1925.
5. Dreyer, J. L. E., *History of the Planetary Systems from Thales to Kepler*, 2<sup>nd</sup> ed., Cambridge University Press, 1906.
6. Evans, James, *The History and Practice of Ancient Astronomy*, Oxford University Press, 1998.
7. Herodotus, *History*, 4 vols, London: Rawlinson, 1862.
8. Huxley, G., *Studies in the Greek Astronomers I. Eudoxian Topics*, Belfast: Queen's University, 1963.
9. Jackson, W., *Zoroastrian Studies*, New York: Kessinger Publishing Co, 2003.
10. Jaeger, W., *Aristotel*, Translated by R. Robinson, Oxford, 1948.
11. Lasserre, F., *Die Fragmente des Eudoxos von Knidos*, Berlin: Walter de Gruyter, 1966.
12. North, J., *The Fontana History of Astronomy and Cosmology*, London: Fontana, 1994.
13. O' Connor, J. J. and Robertson, E. F., *How Do We Know about Greek Mathematics?*, The MacTutor History of Mathematics archive, University of St. Andrews, 1999.
14. Pliny, *Natural History*, Book No. 2: Astronomy and Meteorology, 97 A.D.
15. Proclus, *A Commentary on the First Book of Euclid's Elements*, translated, introduction and notes by G. R. Morrow; [with a new foreword by Ian Muller], New Jersey: Princeton University Press, 1970.
16. Strabo, *The Geography of Strabo*, Loeb Classical Library Edition, 1917.

